

عوضم غیر بار چند لطفک گوید	اجابت و بخشش با نفعی داریند
دور بین آنکدی بار دل ما جور	قرار کا هفت با بیست در او هر چند
جد به پیوسته است همین قضا خفید	بساط خواسته که هر چه بجز فیه
گرچه یوق رهبرم و بر باید نصرت	جداله رخصت اولو صفت عمر و البریه
یار ساز سودا عالم رنگی لغز بارده	فکده و آرایه مجنون و کس کبر فیده
من نزارم تا بجوهر القامت کل خا	اراده باعث اولان بلبوم نور کیده
سخت مبرسم حال خود را بس نظر	حیرت مد نظر نغم بدل راه
دوشی استغنی من یاری ندارد کسی	سینه استمدادی نور بصر آینه
همچو منع وصل از خوابان من در چشم خلق	انتظار آمدن یوز شمدی غرور ماه
از خار باغ بیداریم دل چاکند	لب ساعه کبی و دوشدی و کول افواه
با کتفه امید دارم از عمل کسبست	مستند طرف همه منازل راه
راشت خود هر دو چون آید لطف	
کاشکی صفتی میدان ایچرم	مصلحت شدی بچو بود الیاد محمد
جولان ایدر ز فطرت عرفا ایچرم	التفات ایچرم کور طوفانی

۶هم